

## سوسیالیسم بورژوائی و « نقد » اکونومیسم

ناصر پایدار

نهم دی ماه هشتاد و شش

می گویند شخصی به « مشروب فروشی » رفت و خواست که معادل یک ریال ایرانی مشروب به وی دهند! فروشنده به او نگاهی انداخت و گفت یک ریال هیچ مقدار مشروب نمی شود. مشتری اصرار کرد و سرانجام در مقابل امتناع سرسخت صاحب فروشگاه به گرفتن مقداری پنبه آغشته به الکل رضایت داد. مغازه دار پرسید که این پنبه چه مشکلی از او حل خواهد کرد؟ پاسخ مشتری این بود که من فقط می خواهم که دهانم بوی الکل دهد، تمامی رسم و رسوم مستی و همه آداب بدمستی را خودم به اندازه کافی می دانم.

این داستان چه حد حقیقت دارد؟ نمی دانم، اما مصداق آن را در مورد برخی حرفها و نظرپردازی های رایج افرادی از گروههای چپ می توان با وضوح مشاهده کرد. به طور مثال چماق تکفیر اکونومیسم تا چشم کار می کند، به سر و روی فعالین کارگری فرو می آید، آنچه در این چماق کشتی ها بیش از هر چیز به چشم می خورد این است که نویسنده مقاله نه به معنای اکونومیسم هیچ توجهی دارد، نه هیچ می اندیشد که پیش از این در چه رابطه ای و علیه کدام رویکرد سیاسی یا طبقاتی به کار رفته است، نه شناخت درستی نسبت به موضوع مورد مشاجره دارد، نه اصلاً فکر می کند که منتقدان اکونومیسم در کار خود دقیق بوده یا نبوده اند، نه از نقطه عزیمت و نوع نگاه و سکوی طبقاتی منتقدان شناختی دارد، در این میان فقط دستاویزی یافته است تا از طریق آن هر طور که می خواهد و خلق و خوی مسلکی وی اقتضاء می کند به دیگران بد و بیراه گوید.

کشمکشی در اوایل قرن بیستم در درون جنبش کارگری روسیه رخ داد. در یک سوی ماجرا راست ترین گرایش درون سوسیال دموکراسی قرار داشت. رویکردی که تمامی دار و ندار جنبش کارگری را در مبارزه برای مطالبات روزمره اقتصادی خلاصه می نمود. بحث هائی نظیر اینکه گویا کارگران فقط موضوعاتی را درک می کنند که نتایج محسوس و مستقیم اقتصادی برایشان داشته باشد!!! جنبش کارگری باید همه قوای خود را روی محور اصلاحات اقتصادی متمرکز سازد!!! مبارزه سیاسی طبقه کارگر باید از ملزومات تحمیل همین رفرم های اقتصادی بر دولت تبعیت نماید!!! فعالین سوسیالیست یا در واقع همان سوسیال دموکرات های آن روز باید همه تلاش خود را در سازمان دادن جنبش اصلاحات اقتصادی کارگران به کار گیرند و نظائر اینها کل استخوانبندی و تار و پود حرف های این رویکرد را تعیین می نمود. راستش آنچه آنان می گفتند بعینه همان است که احزاب، گروهها، سازمانها و اتحادهای امروزی بعلاوه طیف سندیکالیست های همگن آنها برای جنبش جاری کارگران نسخه پیچی می کنند. اینان هم تاریخاً، حال و هر زمان سوای آنچه که همان « رابوچیه دلوها » ها، « رابوچیه میسل » ها به طبقه کارگر روسیه توصیه می کردند رسالت دیگری برای این طبقه و جنبش وی قائل نبوده و نیستند.

لنین مبارزه ای را علیه این گرایش تا مغز استخوان رفرمیستی و راست شروع کرد اما نقد لنین هم با کمال تأسف نقد

کمونیسم طبقه کارگر بر رفرمیسم راست درون سوسیال دموکراسی نبود. من چند سطر پائین تر در این زمینه صحبت خواهم نمود اما عجالتاً بنا به ضرورت باید توضیح نکته دیگری را پیش درآمد آن گفتگو سازم. واقعیت این است که نام مارکس و انگلس و لنین برای بخش غالب چپ ایران و نه کمتر از آن، چپ دنیا، به یک ناندانی، خوان یغما و یک دکه بازار بورس تبدیل شده است. بسیار فراوانند آدمهائی که در همه عمرشان حوصله خواندن این یا آن مطلب از لنین را نداشته اند اما اندر نعت نظریات او دهها صفحه سیاه می کنند. درست همان گونه که هیچگاه در هیچ رابطه ای هیچ گوشه چشمی به هیچ یک از آثار مارکس نیانداخته اند، اما در مسوده های حزبی و گروهی خود عبارات اینجا و آنجا تحریف شده آموزش های وی را مثل نقل و نبات وثیقه مارکس شناس بودن خود می سازند. فراوانند آدمهائی که به حکم وظیفه حزبی و برای خوردن نان عضویت حزب باید از لنین دفاع کنند، به همان سیاق که در برخی جاهای دیگر این دنیا، عده ای زیر نام ضد لنین و ضد مارکس و ضد کمونیسم بودن برای خود دفتر و دستک بر پای می دارند. تکلیف جماعت دوم مشخص است اما سخن جدی با گروه اول این است که این کار ضد اساس کمونیسم طبقه کارگر و عملکردی از بیخ و بن بورژوائی و ارتجاعی است. کار سوسیالیستها پاسخ به مسائل مبارزه ضد سرمایه داری و سوسیالیستی جنبش جاری پرولتاریا است و پیداست که در این گذر باید از کلیه تجارب گذشته و حال و به طور اخص از آموزش های مارکس استفاده کرد، اما شخصیت آفرینی، پیغمبرسازی و بت تراشیدن برای کارگران، القاء سنت تقلید، ایمان و باورهای کورکورانه به آنها، تشویق آنها به انصراف از بکارگیری توان خلاقیت، تدبیر، دخالتگری و اعمال اراده مستقل و جایگزینی همه اینها، با شیوه های کور مرید و مرادی، مجتهد و مقلد بودن و رهبر و پیرو بودن، آویختن همه انتظارات، اتوپی ها و اهداف حزب و سکت خود به نام مارکس با هدف جلب اعتماد کارگران و نوع این مسائل، سواى کارکرد ایدئولوژی متحجر بورژوازی هیچ چیز دیگر نیست.

لنین به طور قطع و مستقل از اراده این و آن، انسانی رادیکال، معترض به توحش سرمایه داری، شخصیتی بسیار جسور، آرمانخواه مبتکر و مصمم بوده است. نقش او در تاریخ مبارزه طبقاتی درون جامعه روسیه، پروسه پیروزی انقلاب اکتبر، ستیز رادیکال با سوسیال شوینیسم سران انترناسیونال دوم و احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی در جنگ امپریالیستی اول و تأثیر بارز وی بر رویکردهای ضد امپریالیستی جنبش های خلقی قرن بیستم و نوع این اثرگذاری ها بسیار بسیار بدیهی است. در واقعیت هیچ کدام از این مسائل جای تردیدی نیست اما همین لنین در تحلیل موقعیت و ظرفیت و سرشت جنبش کارگری، در تبیین کارگری سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی، در چند و چون موضوعات مربوط به نقد سوسیالیستی سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا دارای لغزش ها و استنباطات نادرست جدی نیز بوده است. اشتباهات لنین اشتباهاتی است که هر فعال کارگری دنیا در موقعیت خاص وی و در سیطره مجموعه داده های تاریخی روز روسیه و جهان می توانست دچار آنها گردد. اشتباهاتی که کل طبقه کارگر روسیه در آن غرق بود و طبقه کارگر بین المللی صدها بار بیشتر از پرولتاریای روسیه به دام آن فرو غلطید. معضل اساسی جنبش کارگری بین المللی یا تاریخ مبارزه طبقاتی توده های کارگر دنیا، مطلقاً معضل اشتباهات لنین یا هیچ فرد دیگری مانند او نیست. کل مشکل به رویکرد، نقش آفرینی و حادثه پردازی طبقات و اقتشار و جریاناتی در تاریخ مربوط می شود که آن اشتباهات را مناسب ترین، کاراترین و کارآمدترین سکوی خیزش برای حلق آویز ساختن جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر جهانی به دار ایده ها، انتظارات و رؤیاهای و اهداف طبقاتی و اجتماعی خود

یافته اند. توسل احزاب چپ موجود ایران و دنیا به لنین و دفاع از اشتباهات وی دقیقاً و عموماً از این سنخ است. لنین بر خلاف اربابان کاسبکار و مافیاصفت احزاب امروزی چپ در زمره صادق ترین انسانهای انقلابی عصر خویش بود. در هیچ کجای کارنامه حیات سیاسی او هیچ رنگی از فرقه بازی، دکانداری و بده و بستان های متعفن سکتی به چشم دیده نمی شود، اشتباهات وی اشتباهات بسیار جدی یک انقلابی پرشور در تاریخ جنبش کارگری دنیا است و اتفاقاً به همین دلیل هم برای این جنبش بسیار مشکل ساز بوده است اما فاجعه اصلی نه اشتباهات لنین که وجود جنبشها، جریانات، افشار و سکت های ضد سوسیالیستی است که یک قرن تمام این اشتباهات را سرمایه کسب و کار طبقاتی خود برای انحلال جنبش کارگری در افق پردازیهای کاپینالیستی و برای ریشه کنی سوسیالیسم لغو کار مزدی پرولتاریا نموده اند. لنین با همه اشتباهات و برانزنگی هایش، با همه ضعفها و قوت هایش و با همه کارهای درست یا نادرستش به جنبش کارگری جهانی تعلق دارد. طبقه کارگر بین المللی می تواند فراوان مسائل را از درون پراتیک جنبشی که او در زمره رادیکال ترین پرچمدارانش بوده است بسیار خوب بیاموزد. نقش او در انقلاب اکتبر و نقش انقلاب اکتبر در سرنوشت مبارزات ضد سرمایه داری کارگران جهان همه و همه به اندازه کافی درس آموز است. لنین متعلق به جنبش کارگری است، این احزاب فرقه ها و طیف گسترده فرمیسیم چپ و راست آویزان به جنبش کارگری هستند که هیچ تعلق به این جنبش ندارند و فرایند انقراض آنها فرصتی تاریخی برای بالندگی و نیرومندی سوسیالیسم لغو کار مزدی طبقه کارگر است. با یادآوری این نکته به محور اصلی بحث باز می گردم. گفتم که نقطه عزیمت لنین در نقد فرمیسیم راست درون سوسیال دموکراسی و جنبش کارگری روسیه، بسیار کمتر سوسیالیسم پرولتاریا و بسیار بیشتر مصالح و منویات رژیم ستیزی رادیکال یک جنبش دموکراتیک و خلقی بود.

لنین در پروسه این جدال، قبل از هر چیز به سراغ طبیعت و سرشت جنبش کارگری می رود. این جنبش را در نهاد خود و به صورت مادرزاد یک جنبش تردیونیونی و بورژوائی ارزیابی می کند. «... تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد و بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره...» در این توضیح چند نکته مهم نهفته است از جمله اینکه:

۱. کارگر بودن و فروشنده نیروی کار بودن نه مبنای ستیز با سرمایه داری بلکه بالعکس بنیاد مماشات و همزیستی با نظام سرمایه داری است!!! به بیان دیگر کارگر در چهارچوب کارگر بودنش یا در اساس هستی اجتماعی و طبقاتی خود با شالوده بردگی مزدی در تعارض قرار ندارد بلکه با آن همزیست و همساز است!!! فراموش نکنیم که گفتگو بر سر یک کارگر نیست. بحث بر سر کل طبقه کارگر و کل جنبش کارگری بین المللی است.

۲. نظام سرمایه داری نیز در پایه های وجودی خود ظرفیت تحمل انتظارات، آرزوها و امیدهای طبقه کارگر را داراست، به گونه ای که می تواند مانع بروز آنتاگونیسم در روابط خود با جنبش کارگری گردد، یا این طور بگوئیم که کارگران در گستره فروشنده نیروی کار بودن و با توجه به شرائط عینی کار و استثمار و زندگی اجتماعی خویش با همان مجادلات تردیونیونیستی می توانند به انتظارات خود برسند و مشکلات خویش را حل و فصل کنند.

۳. هر نوع فرا رفتن کارگران از مرزهای محافظ موجودیت سرمایه داری در ظرفیت اجتماعی جنبش واقعی آنها نیست، بلکه نیازمند دخالت یک نیروی خارج از طبقه آنها است.

۴. نیروی خارجی مورد نیاز نه فقط از جنس جنبش کارگری نیست که حرف هایش نیز بیان اندیشوار موجودیت و پراتیک ضد سرمایه داری طبقه کارگر نمی باشد. بلکه بالعکس این حرفها همه و همه دستیافت فکری و کشف و کرامات افاضل طبقات دارا، اندیشه ای عام و ماوراء هستی اجتماعی انسانها، حاصل تکامل پروسه های علم در تاریخ و مشتمل بر مجموعه ای از دید و دریافت های تاریخی و علمی و سیاسی است

۵. پدیده ای به اسم طبقه کارگر در دایره هستی طبقاتی و در پراتیک جاری جنبش و مبارزه طبقاتی خود حتی قادر به یافتن آگاهی و شناخت و رمز و رموز علمی پیشبرد مبارزه ضد سرمایه داری هم نمی باشد بلکه می بایستی این همه را حتماً از نمایندگان فکری طبقات دیگر بیاموزد.

۶. حتی با فرض قبول موقعیت عناصر طبقات بالا بعنوان کاشفان سوسیالیسم و تئوری های سوسیالیستی!!! باز هم نقش اینها نه یک نقش درون طبقاتی و درون جنبشی در بطن مبارزه طبقاتی توده های کارگر و اثرگذاری ارگانیک بر پروسه این مبارزه یا ارتقاء جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر به مراحل آگاهتر و آگاهتر، بلکه تزریق آگاهی به درون جنبش کارگری است.

۷. و بالاخره اینکه سوسیالیسم نه یک جنبش طبقاتی ضد سرمایه داری بلکه یک مکتب و مجموعه ای از دانشها در کنار همه علوم و دانش های دیگر است. دانشی که ظاهراً همه طبقات دیگر یا لا اقل آگاهان آنها بهتر از کارگران قادر به درک و فهم آن هستند.

همه این نکات در فرمولبندی لنین با کمال تأسف مستتر است و او حتی اصرار زیادی برای تأکید به روی آنها دارد. به طور مثال مصرانه می گوید که: « ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد»، « ... آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های تاریخی، فلسفی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند.» یا « شعور سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می توان برای کارگر آورد،

یک نکته مهم در این جا این است که لنین در طرح نظرات بالا هیچ کجا به مارکس رجوع نمی کند. مارکس در این زمینه جامع ترین، شفاف ترین و رادیکال ترین تبیین ها را دارد، مسأله آگاهی، رابطه اش با هستی اجتماعی انسانها، بنیاد مادی اندیشه و پایه های مادی شناخت طبقاتی، وحدت اندرونی عین و ذهن، رابطه میان شیوه تولید، طبقات، مبارزه طبقاتی و آگاهی طبقات اجتماعی، روایت ماتریالیسم انقلابی از تاریخ، روند کار و پایه های مادی ایدئولوژی مسلط، نقد طبقه بالنده و انقلابی در دوره های مختلف تاریخی و تبلور آن به صورت هستی آگاه این طبقه، بررسی موضوع در دوران حیات سرمایه داری، نقش پرولتاریا، محتوا و موضوعیت آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر و نقد نگاهها و روایات ایدئالیستی و امپریستی همه این مسائل بسیار صریح، زنده، استخواندار و شفاف به ویژه در آثار اولیه مارکس و حتی نوشته های بعدی او مورد بحث قرار گرفته است. نقطه رجوع لنین در طرح نظرات خود پیرامون جنبش کارگری و چند و چون آگاهی طبقاتی این جنبش، متأسفانه نگاه مارکس به موضوع نیست. یک دلیل و البته فقط یک دلیل بی توجهی او به گفته های مارکس در این زمینه ها می تواند آن باشد که این بخش از آثار مارکس تا آن زمان در دسترس نبوده است و لنین و نسل وی متون مذکور، به طور مثال ایدئولوژی آلمانی را ندیده و نخوانده اند. در هر حال او به گاه فرموله کردن دید و دریافت های خود در رابطه با مسائل بالا نه نوع نگاه و روایت ماتریالیسم

انقلابی مارکس بلکه اساساً نظریات کائوتسکی را ملاک و مبنا قرار می دهد و بر پای بندی خود به حرف های وی نیز اصرار می ورزد. نکاتی از قبیل اینکه « سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست...» معرفت سوسیالیستی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد..... و حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی هستند .. » و مانند اینها را به طور مستقیم از کائوتسکی نقل می کند. شاید بتوان گفت که بنمایه سخن لنین در « چه باید کرد» در رابطه با تبیین جنبش کارگری و آگاهی طبقاتی پرولتاریا همان مباحث نظری سران انترناسیونال دوم و به طور اخص شخص کائوتسکی است. اما مسأله مهم در همین راستا آن است که لنین به رغم اتکاء جامع الاطراف به جوهر نظریات کائوتسکی در نقد پدیده موسوم به اکونومیسم یا رفرمیسم راست درون سوسیال دموکراسی روسیه، نتایج سیاسی و عملی امثال کائوتسکی را از لابلای این نقد استخراج نمی کند. بحث لنین در مورد تحزب پرولتاریا، انقلاب، قدرت سیاسی و وظائف سوسیال دموکراسی با آنچه که احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی فرموله می کردند، کاملاً تفاوت دارد. دلیل این امر تا حدودی روشن است. لنین در پیچ و خم تمامی این نقد و تحلیل ها، پاسخ به نیازهای روز یک « انقلاب دموکراتیک» در جامعه روسیه را جستجو می کند. انقلابی که بنا بر توصیف مکرر خود وی قرار است استبداد تزاری را سرنگون سازد و دموکراسی را در جامعه مستقر نماید. رشد و انکشاف نوع اروپائی سرمایه داری (؟! ) روسیه را تضمین کند!! نفع آن بیش از همه عاید بورژوازی گردد و البته برای طبقه کارگر هم منفععی داشته باشد. در یک کلام، انقلابی که به منافع و افقهای مشترک بورژوازی روس با پرولتاریا پاسخ گوید!!! نقد لنین بر اکونومیسم همه زمینه ها و خمیرمایه های خود را از ملزومات این انقلاب استخراج می نماید و درست به همین دلیل است که او به رغم کلیه جنگ و ستیزی که علیه اکونومیست ها در باره اهمیت آگاهی سوسیالیستی برای جنبش کارگری به راه می اندازد، نهایتاً صدر و ذیل این آگاهی را در عبارات زیر خلاصه می نماید.

« توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست. باید در باره هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می آید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه ای، خواه شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره متظاهر می گردد، در این صورت مگر روشن نیست که هر گاه سازمان کار جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی به عهده خویش نگیریم، وظیفه خویش را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم.» ( تأکید از من است)

مشاهده می کنیم که همه شور و هیجان ها در باره اهمیت آگاهی طبقاتی و دانش سوسیالیستی طبقه کارگر بر ساحل افشاء جامع الاطراف حکومت مطلقه یا همان ماشین قهر و سرکوب تزاری لنگر می کشد، چیزی که دقیقاً نیاز دموکراسی در جامعه روسیه است. توضیح اشتراک منافع طبقات در مقابل دیکتاتوری !!! تزار جای بسیار مهمی را در داربست این آگاهی احراز می کند، به گونه ای که لنین کراراً بی توجهی به این موضوع را نقیض آشکار فهم آگاهی طبقاتی پرولتاریا تلقی می نماید. ماتریالیسم انقلابی مارکس در این بحث تماماً به فراموشی سپرده می شود. مبارزه ضد سرمایه داری جای خود را به طور کامل به مبارزه ضد رژیم می دهد و این سؤال که صرف افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه، انجام این کار در میان همه طبقات اهالی، تشریح منافع مشترک بورژوازی و

پرولتاریا در انقلاب ضد تزاری و مسائلی از این قبیل چگونه می خواهد نقد سلاح پرولتاریا در کارزار محو رابطه خرید و فروش نیروی کار باشد!!! از همه لحاظ بدون جواب می ماند. همان بی جوابی تأسف باری که سرانجام انقلاب اکتبر به بدترین وجهی توان آن را پرداخت کرد. به بیان دیگر این بی جوابی در روزهای پس از انقلاب اکتبر به صورت بسیار بدی جواب دار شد. پرولتاریائی که مبارزه طبقاتی خود را اینگونه نگاه کرده بود و راه مبارزه خود را در این مسیر حفاری می نمود، ناچار به همان سرنوشتی دچار می آمد که بدان دچار شد.

مبارزه لنین با رفرمیسم راست درون سوسیال دموکراسی دقیقاً زیر فشار همان نقطه عزیمت دموکراتیک خود و فاصله طبقاتی این نقطه با سوسیالیسم انقلابی لغو کار مزدی، تناقضات بسیار انبوه و پیچیده ای را به کل پروسه گفتگوی او بار می کند. مبارزه اقتصادی کارگران علیه سرمایه داران تا آنجا کم اهمیت جلوه داده می شود و مورد تحقیر واقع می گردد که اساساً نوعی آرزو و انتظار دولت تزار به حساب می آید،

« گذشت های اقتصادی برای دولت از همه چیز ارزان تر تمام می شود و از همه باصرفه تر است، زیرا دولت به این وسیله امیدوار است که اعتماد توده های کارگر را نسبت به خود جلب نماید و به همین دلیل است که ما سوسیال دموکرات ها به هیچ وجه و مطلقاً به هیچ وجه نباید چنین عقایدی را به خود راه دهیم که گویا اصلاحات اقتصادی برای ما گرانباتر است و گویا ما بخصوص این اصلاحات را مهم می دانیم »

این سخن لزوماً نادرست نیست و در لحظات معینی از دوران انکشاف یا حتی تسلط کامل سرمایه داری در یک جامعه ممکن است کاملاً واقعیت هم داشته باشد، هر چند که در جامعه روز روسیه به هیچ وجه چنین نبود و همه حوادث ایام فریاد می زنند که چنین نبوده است اما سؤال اساسی این است که:

۱. چرا باید مبارزه اقتصادی پرولتاریا علیه بورژوازی را در صرف تعیین بهای نیروی کار خلاصه نمود؟ چرا اساساً باید مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را از هم تفکیک نمود؟ چرا نباید همه اینها را به اعتبار ضد سرمایه داری بودن یا نبودن آنها مورد داوری قرار داد؟ این سؤالات به ویژه از این لحاظ مهمند که لنین در نقد روایت راست و رفرمیستی اکونومیسم درست از همان جایی عزیمت می کند که خود اکونومیست ها عزیمت می کنند. به بیان دقیق تر جدال طبقه کارگر با بورژوازی و نظام سرمایه داری در قلمرو اقتصاد، از دیدگاه هر دو طرف منازعه، یکی است. هر دو طرف، آن را در کش و قوس بالا و پائین بودن بهای نیروی کار خلاصه می کنند، تفاوت آنان تا آنجا که به این موضوع خاص مربوط می شود در این است که اکونومیستها این کار را مهم می دانند و مترادف با کل مبارزه طبقاتی پرولتاریا می گیرند، اما لنین چنان جایگاهی را برای آن قائل نیست و بالعکس افشاگری حکومت مطلقه را بسیار با اهمیت تر تلقی می کند. مبارزه اقتصادی کارگران در نگاه کمونیسم پرولتاریا یک عرصه بسیار گسترده و مهم مبارزه طبقاتی علیه کل نظام سرمایه داری است. هیچ دیوار چینی مبارزه برای بهبود شرائط کار و معیشت و تحمیل بالاترین امکانات زیستی و رفاه اجتماعی را از سازمانیابی شورائی و طبقاتی توده های کارگر برای اختلال کامل روند کار سرمایه، مصادره کارخانه و محل کار توسط کارگران، برنامه ریزی کار و تولید توسط آنان، مبارزه برای آزادیها و حقوق اجتماعی یا ستیز با رژیم سیاسی جدا نمی نماید، در این جا میدان جنگ طبقه کارگر و نظام سرمایه داری کاملاً باز و از بسیاری جاها بازتر است. معادل گرفتن مبارزه اقتصادی با صرف جدال بر سر بهای نیروی کار و حق تشکیل اتحادیه یا اعتصاب نه نگاه سوسیالیسم لغو کار مزدی به این قلمرو پیکار بلکه اتفاقاً نگاه

همان اکونومیست ها و رفرمیسم راست سندیکالیستی است.

۲. با علم به نادرست بودن نوع نگاه بالا پیرامون مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سؤال بعدی این است که چرا باید اهمیت این مبارزه تنزل یابد؟ از این گذشته چرا باید چنین وانمود شود که در این قلمرو هیچ زمینه و مناسبتی برای پیش بردن پروسه آگاهی طبقاتی کارگران وجود ندارد. مگر نه این است که آناتومی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی و تشریح جامعه کاپیتالیستی را باید از فرایند تولید اضافه ارزش و روند کار سرمایه داری پی گرفت؟ مگر شناخت کارگر از ابعاد استثماری که می شود، آشنائی او با سرنوشت پروسه کار و محصول اجتماعی کارش و بسط این کالبد شکافی به مبارزه آگاهتر و آگاهتر وی تجلی عمیق ترین سطح آگاهی طبقاتی پرولتاریا نیست؟ چشم پوشی از اهمیت این موضوع خود گواه روایت اکونومیستی از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در یک سوی و مهمتر از آن تحقیر کل مبارزه ضد سرمایه داری این طبقه در سوی دیگر است.

۳. از همه اینها مهمتر اینکه چرا باید اساساً خطر رفرمیسم راست درون جنبش کارگری را در پر بهاء دادن به مبارزه اقتصادی و کم بهاء دادن به مبارزه ضد رژیم سیاسی تنزل داد؟! معضل پرولتاریا با این رویکرد راست ارتجاعی اصلاً در این خلاصه نمی شود که مبارزه سیاسی علیه رژیم را کمرنگ می کند. خطر بسیار مهمتر و اساسی ترش این است که بسان موربانه ریشه جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر را می جود و سست می کند. گذشته از اینها، مگر صرف بهاء دادن به مبارزه علیه دیکتاتوری و برای حصول آزادیهای سیاسی متضمن تعرض سوسیالیستی پرولتاریا به نظام سرمایه داری است؟! توضیح واضحی است که چنین نیست و القاء چنین تصویری در کارگران نه دانش سوسیالیستی آنان را بالا نمی برد که بالعکس باعث تراکم بیشتر توهم آنان نسبت به هر جنب و جوش سرنگونی طلبانه می شود.

پاسخ همه چراهای بالا را می توان در همان نقطه عزیمت لنین برای نقد اکونومیسم جستجو نمود. ملزومات پیروزی انقلاب دموکراتیک و حلق آویز شدن سوسیالیسم پرولتاریا به چند و چون این انقلاب و دورنماهای آن، دلیل رویکرد لنین به این نوع انتقاد را کاملاً توضیح می دهد. زیر فشار این فضا است که همه چیز به صورت معکوس دیده می شود. جنبش خودانگیخته طبقه کارگر یک جنبش کاملاً تردیونیونی و بورژوائی شناخته می شود. سوسیالیسم به جای اینکه به روایت مارکس جنبش تغییر عینیت موجود باشد به مجموعه ای از احکام و اندیشه های حاصل پروسه های مختلف تکامل علم در تاریخ تعبیر می گردد. آگاهی سوسیالیستی به جای آنکه تجلی نقد اندیشوار و آگاهانه پرولتاریا بر کل جامعه سرمایه داری و بنیان های اقتصادی واقعی آن باشد به افشاء جامع الاطراف رژیم سیاسی تقلیل داده می شود. مبارزه اقتصادی کارگران در مجموع و مستقل از هر محتوا و مضمونی که داشته باشد تحقیر می گردد و باب طبع سرمایه داران ارزیابی می شود، انتقاد به رفرمیسم راست به رغم همه شداد و غلاظ ها، در سطح بی تفاوتی این رویکرد به رژیم ستیزی محدود می ماند و به موازات آن نفس مبارزه سیاسی علیه دیکتاتوری حاکم تا سطح مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر ارتقاء پیدا می کند.

کتاب چه باید کرد لنین و گفتگوی مفصل او در باره اکونومیسم متأسفانه با همه این مشکلات و تناقض ها آمیخته است، این معضلی است که وجود داشته است و اشتباهی است که در دوره ای از تاریخ توسط بلشویسم و از جمله شخص لنین در جنبش کارگری روسیه رخ داده است. پیدا است که این نوع نگرش و تحلیل و افق پردازی بر روی

سرنوشت جنبش کارگری روسیه، انقلاب اکتبر، شکست این انقلاب و در همین راستا جنبش کارگری جهانی تأثیری بسیار جدی داشته است. اما بحث در اینجا مطلقاً بر سر نقد لنین و بررسی اشتباهات او نیست. قبلاً گفتم که معضل واقعی چیز دیگری است. اساس مشکل این است که نه فقط «چپ» از همه لحاظ به بی ربط به جنبش کارگری ایران، بلکه حتی برخی از فعالین کارگری میراث دار خصوصیات این چپ نیز صد سال پس از آن تاریخ، هر نوع رویکرد ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی را خیلی راحت و با تمام فراغ بال مسلکی و حزبی رایج بسیار محکم مهر اکونومیسم می کوبند و برخی اوقات هم وقتی فشار جنب و جوش واقعی ضد سرمایه داری کارگران را بر روی سینه خود به طور جدی سنگین می بینند یکباره از شدت عصبانیت به سیاق نویسندگان عصر قاجاریه لیستی از عناوین و القاب دیگر مانند آنارشویست و آنارکوسندیکالیست و فراوان ایسم و ایست های دیگر را به آن اضافه می نمایند. کارگر یا غیرکارگری از اینکه دکان شورای همکاری او بی رونق مانده است. بسیار عاصی است و فریاد می کشد که تمام بدبختی ها زیر سر اکونومیست ها است. جالب است بدانید که مثلاً این منتقد کارگر یا غیرکارگر خصوصیات اکونومیسم را چه می داند؟ او تعلق به یکی از فرقه های سیاسی چپ را معادل داشتن آگاهی طبقاتی!! و عدم این تعلق فرقه ای را ضدیت با آگاهی طبقاتی!! و لاجرم اکونومیسم می پندارد!! به همان گونه که عضویت فرقه ای را کمونیسیم!! و فقدان این عضویت را آنارشویسم می خواند!! هر کسی که شورای همکاری را وحدت گرایش ها بخواند آنارشویست است!! و چون اهانت به گرایش ها را مخالفت با فرقه ها هم می بیند پس توصیف خصوصیات او را با اکونومیست تکمیل می کند!! عده ای از کارگران گفته اند که تشکل کارگری باید بر بستر کارزار طبقاتی کارگران پدید آید و او که معتقد است کارگران اصلاً در هیچ مبارزه و اعتراضی نیستند این را اکونومیسم نام می نهد!!! و در همان جا مخالفت آنها با ساختن یک فرقه متشت بی ربط به کارگران را عین آنارشویسم خطاب می کند!!! داستان تحلیل این دوست از اکونومیسم و اشاره او به مصادیق واقعی اکونومیسم!!! بسیار طولانی است. اینجا فقط از باب مثال در اینجا آورده می شود.

مشکل، اشتباه لنین و نقد غیرسوسیالیستی او بر رفرمیسم راست سندیکالیستی درون سوسیال دموکراسی روسیه در اوایل قرن بیستم نیست. معضل اثرپذیری فعال کارگری قرن بیست و یکم از چپ میراث دار جنبش های خلقی آن اعصار، سماجت بیش از حد او در مخالفت با هر سخن ضد کار مزدی است. معضل واقعی تر این است که این نوع فعالین کارگری یا غیرکارگری نه اکونومیسم را درست تعمق کرده اند، نه موضوع نقد لنین را دقت نموده اند، نه در مورد درستی و نادرستی آن نقد به خود اجازه فکر کردن داده اند، آنها فقط این را آویزه گوش خود ساخته اند که هر که اهل فرقه ها نیست حتماً اکونومیست است!! این هم نوعی فعال آگاه کارگری بودن است. آنچه در اوایل قرن بیستم رخ داد یک تراژدی بود، اما آنچه این جا و در شروع قرن بیست و یکم می بینیم از هر کمدی به مراتب کمدی تر است.

ناصر پایدار

اول دسامبر ۲۰۰۷